



## سرمقاله

### توسعه علمی، رهبری علمی

#### نقش‌های ممکن یک بازیگری خیالی برای مریم میرزاخانی

مسعود آربین‌نژاد\*

#### اشاره

«بازیگری»، نقش و اجرای لاجرمی در نمایش یکتای زندگیست، همان نقش و اجرایی که بی‌هیچ نمایشنامه‌ای از پیش نوشته‌ای، هوشیار و ناهوشیار، بر صحنه می‌رود و تمام تصویر و هویت یک انسان در قاب تاریخ و فرصت مُقدر بودنش می‌شود.

زندگی «سرگذشت» و «خاطره» توالی نقش‌های بی‌انقطاع و تودرتوی این بازیگری یکتا و لاجرم است، سرگذشت‌هایی سرشار از فرصت‌ها و غفلت‌ها، آرامش‌ها و پریشانی‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، وصلت‌ها و حجران‌ها و خاطره‌هایی سرشار از بیم‌ها و امیدها، غم‌ها و شادی‌ها، عشق‌ها و نفرت‌ها، دل‌بستگی‌ها و شور‌ها و شوق‌ها.

در صحنه بزرگ و بیکران این نمایش باشکوه و بی‌همتا، نقش و رفتار اغلب آدم‌ها، بسیار ساده و معمولی است و راست این است که این بازیگران بر این طریق و تقدیر، هم طبیعی و راحت‌اند و هم محق و شاکر و تا حد زیادی حتی مفتخر و سربلند. با وجود این پنهان نیست که از این دسته، پس از پایین آمدن از صحنه، به رغم همه صمیمیت و صفا و صداقتشان تقریباً هیچ یادگار و خاطره‌یاداری در دفتر تاریخ برجای نمی‌ماند. تاریخ مملو از سرگذشت‌ها و سرنوشت‌های فراموش شده است.

اما همه چیز فراموش نشده است و نمی‌شود، تاریخ، نقش همان یادها و خاطره‌های فراموش نشده است و واژه‌های آن را برخی با روایت سرگذشت خود می‌نویسند! کسانی که نقش و فرصت بازی‌های دگرگون و دگرگون‌ساز را پیدا می‌کنند، کسانی که در افق‌های دیگری هم سیر می‌کنند، کسانی که بازیگران منفعل و تسلیم صحنه‌ها نیستند و نمی‌شوند، بازیگرانی با اعتماد به نفس که سناریوهای مستقل و انتخابگرانه خویش را بازی می‌کنند، بازیگرانی خود ساخته، پیراسته و وارسته که روایتگر مستقل بخشی از «داستان بزرگ همه چیز»، در چارچوب آرزوها و آرمان‌های خود هستند، بازیگرانی که در نقش یک بازی‌ساز، یک قهرمان و یک رهبر ایفای نقش می‌کنند. سلام، تکریم و احترام، رسم تاریخ به اقبال ورود این جماعت به صحنه‌های بزرگ این نمایش است.

«علم و دانش» نام و نشان همیشۀ برخی از پرده‌ها و صحنه‌های پُرشکوه تاریخ است. پرده‌هایی که بالا رفتنش چون همه پرده‌های پُرشکوه، در انتظار ورود ستاره‌ها و بازیگران ویژه و تک خالش درنگ می‌کند، پرده‌هایی آکنده از شور و هیجان ظهور و حضور قهرمانان، رهبران، بازیگران و بازی‌سازانی که رکود و روزمرگی زندگی و روزگار را به حاشیه می‌رانند و افق‌های دورتر و چشم اندازه‌های تازه‌تری از آرزوها و رویاهای علمی بی‌منتهای انسان را ترسیم می‌کنند.

در این شرایط، برای ما اهالی و متعلقین ریاضی در این کنج معصوم و متعالی اندیش علم، و به طور ویژه‌تری برای ما دانشوران ریاضی‌پیشگان ایرانی در عزلت این گوشه اینجایی عالم، آنچنانچه هست و پنهان نیست، ظهور کسی چون «مریم میرزاخانی» در قامت بی‌مثال یک «ریاضیدان» بزرگ و جهانی که در این آب و خاک رسته و آزموده و پرورده است یک فرصت بزرگ و بی‌نظیر برای «چشم‌گشودن» به پهنای وسیع فرصت‌های بازیگری در اندازه‌های جهانی و تاریخی است. این نوشته نگاهی از سر انتخاب و آموختن، به بازیگری کوتاه اما تاریخی و ماندگار میرزاخانی در این صحنه بزرگ است.

مریم میرزاخانی در فرصت کوتاه و فشرده‌ای از زندگی، ویژگی‌های ممتازی از شخصیت یک نقش اولی، بازی‌ساز و رهبر علمی را نشان داد و این گرانقدرترین آموختنی سرگذشت اوست. زندگی علمی میرزاخانی نمونه و الگوی راهگشایی برای راهبردهای ریاضی‌پیشگی امروز ماست که باید مورد تأمل و کنکاش مکرر قرار گیرد و البته وی هیچگاه داعیه‌ای جز همقطاری، همراهی و دوستی با علم و ریاضیات ما نداشت و با این درجه، این هم از یادگارهای ارزنده یاد و خاطره گرامی او در نزد ماست.

#### درآمد

شاید که برای ما اهالی علم و علم پیشه در این گوشه دورافتاده و پرهیاهوی جهان امروز، قدری غافلگیرکننده و عجیب باشد که بگوییم و صادقانه هم بگوییم که «ما اهالی علم، واقعا خیلی هم مهم نیستیم»!! مغالطه و بدفهمی نشود منظور از این سخن آن

همیشه خریداران خود را در جهان تجارت و اقتصاد و سیاست دارند به صحنه همکاری‌های وسیع بین‌المللی برای انتقال ثروت، فناوری و علوم کاربردی (مانند شهرسازی، انتقال فن‌آوری، حفظ و بهره‌مندی توامان از محیط زیست، سرمایه‌گذاری‌های مالی و انسانی و مانند آن) پیوستند و از سازوکارهای مقدور آن با کفایت و درایت بهره جستند و در ذیل پویای‌های جهانی اقتصاد، ثروت و فرهنگ، در کمتر از چند دهه‌ای که ما معطل و گرفتار احوال متلاطم خود بودیم و هستیم برای خود کلاهی از نمود زندگی عصری و نسلی و این زمانی دوختند و پوشیدند و حتی فخر فروختند! برخی از این کشورها به صرف تعاملات تجاری و گردشگری، در رسیدن به مواهب توسعه همت گماردند مثل سنگاپور، مالزی، اسپانیا، امارات متحده عربی و قطر، برخی تولید انبوه، تنوع تولید، خلاقیت در انتقال و نیابت در به کارگیری فناوری و مدیریت توزیع، صادرات و ترویج مصرف جهانی را به سرزمین خود آوردند و خانه‌دار و بل صاحبخانه کردند مانند چین، کره، تایوان و حتی ژاپن (که اگر به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بازگردیم خیزش و ظهور ژاپن مقارن با تلاش ناکام و بی سرانجام امیرکبیر به دنیای نوین به همین شیوه و از مدخل گسترش تجارت بود).

### شرح حال نا فرجام ما

شوربختانه و تلخکامانه ما نه در عهد ناصری، نه در عهد پهلوی و نه در عصر کنونی توفیق چندانی در تدبیر و تحقق توسعه از مسیر و منزل این راه‌های متنوع در دسترس تر نداشته‌ایم و از قرار معلومی که معلوم است نخواهیم داشت! لاجرم آنکه بر خلاف رأی و نظر ملحوظ در مقدمه‌ای که گذشت، اگر راهی برای برون رفت ما از چاله و چنبره پیچ در پیچ عقب ماندگی و توسعه نیافتگی و انواع خطاها و نادانی‌ها باشد شاید که آن راه، راهگشایی از «کورسوی» صعب و ثقیل «توسعه و پیشرفت نسبی علمی» کشور باشد!! این یعنی به نظر می‌رسد که فقط همین یک راه سخت و سنگلاخ و پر دردسرتو و دیررس‌تری که چندان در سمت و سوی رغبت و طمع فرصت طلبان نیست برایمان باقی مانده است! بی‌پرده باید گفت که در تمام این چند دهه، ما تقریباً همه راه‌های شدنی‌تر و ساده‌تر دیگر را فرو گذارده و حتی شکسته‌ایم و تمام مدخل‌هایش را نه تنها بر خود بسته‌ایم که اغلب کور کرده‌ایم، پل‌های پشت سر را خراب کرده‌ایم، بر بن نشسته، شاخه‌ها را از بیخ و بن بریده‌ایم و حال به تقریب، فقط این راه سخت‌تر، صعب‌تر و طولانی‌تر برایمان باقی مانده است!!

حال اگر این مقدمه لاقل تا حدی صحیح است هم اکنون پرسش بیمناک آن است که در تلاطم بحران‌های موج و طوفانی این عصر،

است که برای تحقق هدف عالی و راهبردی «توسعه و پیشرفت اجتماعی تاریخی»، شرطی به نام «توسعه و پیشرفت علمی» و به تبع آن تفضل مرتبت دانشمندان و دانشگران لزوماً یک شرط مقدم، فوری، حساس، بهترین، مهم‌ترین و یا حتی چیزی از نوع یک اقدام محسوس همیشه موفق و مؤثر برای توسعه و پیشرفت کشور نیست! به سخن دیگر «توجه به علم و توسعه علمی» با هزار اما و اگر و از جمله اما و اگر در هدایتگری‌ها و بازیگری‌های موفق و مؤثر، فقط یکی از تمام مسیرهای ممکن طی طریق «توسعه ملی» است نه تنها راه یا اصلی‌ترین راه یا مهم‌ترین و فوری‌ترین راه، آنطور که گاهی گفته و شنیده می‌شود یا انتظار می‌رود و گاهی خود ما اهل علم و اندیشه هم گمانش را داریم و در واقع دچار این توهم مغلوط خودبینانه می‌شویم که معبر و مجرای اصلی توسعه کشور همین ما حاملان و ذی مدخلان در وادی علم به معنی دانشگاهی و رسمی آن هستیم و اگر دولت و ملت توسعه می‌خواهند باید «هوای ما را هم داشته باشند!». حال بر عکس، خوب است خیلی غره نشویم که «همه اسرار راهگشا و رازهای غایی نیل به آرمان کامیابی و سعادت و رفاه و کمال و جلال و جمال شکوفای جامعه را این ماییم که در نگین انگشتی تدبیر و همت و دانایی و درایت و زحمت و غیرت خود داریم»، خیر چنین نیست! نیز برحذر باشیم از اینکه تمام مساعی خلاقیت‌ها و اندیشه‌ورزی‌های مورد نیاز و اهتمام کشور را بی‌گدار خرج مسیرهای مبهم و تعریف نشده آرزوهای ناپیدا و دیررس علم و توسعه علمی نکنیم که این ره به ترکستان است و لاقل به نخلستان نیست!؟

### درنگ این سخن

صادقانه و صریح، کانون و درنگ این حرف و سخن آن است که مدیریت هوشمند جامعه می‌تواند و حتی محق و موظف است که توفیق و پیش رفتن در مسیر توسعه عمومی کشور را متکی و متوقف به پیشبرد جدی و مؤثر علم در جامعه نسازد! بسیاری از کشورهای در حال توسعه و به نسبت و مقتضای شرایط خود، کامیاب و کامکار در جهان امروز مانند هند، چین، کره جنوبی، امارات متحده عربی، قطر، مالزی، سنگاپور و مانند آن‌ها خیلی زود و دوراندیشانه دریافتند که رسیدن به «کاروان علم» بسیار سخت‌تر و دسترس‌ناپذیرتر از رسیدن به کاروان‌های دیگر بشری برای تدارک و ساختن زندگی عصری و آبرومند در دنیای امروز است پس فرصت از کف نهندند و با تأکید (موضعی، موقتی و گاهی راهبردی) بر مدیریت و بهره‌برداری مناسب از مزیت‌های ملی دیگر مانند منابع زیر زمینی، گردشگری، هنر، صنایع دستی، تجارت، نیروی کار، انبوهی جمعیت و مانند آن که

علم‌ورزی به علاوه شتاب‌های آسیب‌زا در توسعه و گسترش مراکز ظاهرالصلاح علمی، خسارت انزوا و مهاجرت نخبگان علمی و در نهایت تفوق سیاست بر علم در همه جای این جامعه، همه از عوامل مؤثر در فقدان فرصت و نیاز به حضور «پیشاهنگان علمی و اندیشه‌ای» در گستره تاریخی جامعه علمی امروز کشور است.

مجموعه شرایط اکنون جامعه علمی گواه است بر اینکه تقریباً همه اعضای این خانواده به حال خود رها هستند و هرکسی ساز و آواز خود را می‌نوازد و راه و منش خودمختار و بی‌آزمون و بی‌پرسش و بی‌بازخواست خود را طی می‌کند. همه این‌ها یعنی فقدان وجود رهبری و راهبردهای ملی و جهانی‌اندیش متقن و روشنی در برنامه عمل فردی و جمعی دانشوران ما. به سخن دیگر آحاد تقریباً متفرق این جامعه هر یک راه و منش خود را حسب منافع محدود فردی و محفلی پیرامون خویش صرفاً از خلال تبعیت از ابلاغیه‌ها و آیین‌نامه‌های نه‌چندان پخته و آزموده وزارت و سازمانی دانشگاه متبوع خود دنبال می‌کنند و نه از برای اقتضای خردگرایی توسعه علم در بستری از تجربه ملی، تاریخی و جهانی و نه متکی به تعهدی از برای کارآمدی‌ها و سودمندی‌های روشن مورد توافق و پذیرش جمعی.

حال آیا این روال و روند، چاره‌ساز تحولات هدف‌گرا و دگردیسی‌های عظیم مورد نیاز در ارتقاء و بهبود کارکردها و کارآمدی‌های ارکان متنوع کشور به عنوان مصرف‌کننده دستاوردهای علمی کشور هست؟! سازوکار اغلب صوری و اداری ظهور و رشد آدم‌های علمی و مجموعه‌ها و سازمان‌های علمی، به قیاس سنجش‌های کلیشه‌ای، صوری یا آماری و نه محتوایی و کارکردی از آن نوعی که مستند به قضاوت جامعه ملی و جهانی باشد، در حاشیه خیلی از دیگر واقعیت‌های متعارف شده‌ای چون «تمرکز گرایی»، «آسیب‌ها و ضعف‌های اخلاقی»، «سیاست‌زدگی» و «عوام‌گرایی» که راه خود را از تسلط و تراکمی که در بیرون دانشگاه دارند به درون مرزهای دانشگاه هم می‌گشایند و گشوده‌اند موجب شده است که فضای «رشد طبیعی، تکوینی و فرهیخته امور علمی» بسیار سخت و شکننده، محدود و کم‌دوام، بی‌قوام و بی‌مناسبت و طاقت سوز و بی‌پشتیبان باشد.

در این شرایط، نه سازمان‌ها، نه مدیران و نه دانشگاهیان ما هیچیک حوصله تدریج تاریخی و تکاملی برپا داشتن ساختارها و هویت‌یابی‌های علمی را به شیوه‌هایی که پُر‌قوام و استوار باشند ندارند. این یعنی درست به قیاس و شبیه عرصه عمومی، در نظام علمی هم تمایل زیادی در کار است که راه‌های طولانی پیچیده ظریف پُراجزاء پراسرار پروسواس، خیلی سریع و تعجیلی و میان‌بر با اعمال

فوران و سرریز شدن نیازهای نسلی و جمعیتی، بحران سیاست‌های جهانی، بحران‌های زیست محیطی و مانند آن، آمال این «کور سو»ی بعید و مبهمی را که به دست این نسل رسیده است چگونه و با چه احوال و سیاست و درایتی باید بیماییم تا ماحصل آن گامی به پیش باشد؟

این‌ها همه مدخل سخنی از یک بحث و گفتگوی پر شاخ و برگ و پرکرانه و پر از حرف‌ها و آراء پوشیده و ناتمام است لیکن اتمام آن در فرصت و هدف این نوشته نیست. با این وجود پیداست که هر موضع‌گیری موجهی در مقابل این بحث‌ها و پرسش‌ها، هم باید متکی باشد بر فهم علت ناکامی ما در طی طریق چنان راه‌هایی که خیلی از ملل جهان با توفیق و کامیابی پیمودند و از آورده‌های کلان آن هدف‌ها و آرمان‌های علمی خود را نیز به قدر توان و ضرورت و آرزوهایشان سر و سامانی دادند و هم باید متکی باشد بر تدارک گزارشی از ارزیابی و تحلیل کارنامه چند نسل اخیر دانشوران ما در دانشگاه‌ها و دیگر مراکز و سازمان‌های تخصصی علمی. تهیه چنین برنامه و راهبردی باید به ابواب و بخش‌های کثیری که متوجه و مخاطب این پرسش است تجزیه گردد و به دست جامعه علمی صورت تدوین پذیرد. تعلق خاطر معنوی و مسئولیت جویی جامعه علمی برای سنجش کارنامه تاریخی و اجتماعی خود می‌تواند پشتوانه تدارک چنین گزارش و برنامه راهگشایی باشد.

## رهبری علمی

اصل وجود «رهبری» یک امر ضروری و ناگزیر برای پیش رفتن، استمرار و صبوری در هر مسیر و مقصد و مقصود جمعی و حتی فردیست. واقعیت این است که جامعه علمی و بویژه جامعه ریاضی امروز کشور با وجود همه توفیق‌ها، داشته‌ها، دستاوردها، نقشه‌ها و تدبیرهای آینده‌اندیشانه‌اش - که نیازمند نقد و بررسی درونی است - در عین حال از فقدان، قلت یا انزوای وجود «رهبران و سرمشق‌های علمی» در میان خود در رنج و خسران و زیان است و از آزمون و خطاهای مکرر و متفرق‌اش در آوار شتاب زمان و رقابت‌های بی‌وقفه جهانی، آسیب‌های فراوان دیده است و می‌بیند.

سخن کامل‌تر آن است که تقریباً همه جامعه علمی ما در اغلب رشته‌های علمی و دانشگاهی، در میان خود رهبران و کرسی داران برجسته چندانی که مورد اجماع و احترام قوم خود باشند و محور سرمشق‌ها، رهنمودها و پشتیبانی‌های فکری و تجربی فعالیت‌هایشان قرار گیرند، ندارند. فقدان توالی منظم و آرام تجربه نسلی و فقدان اندیشه و اعتقاد به «تکوین تدریجی و آزموده» بسط و توسعه علم و

وزارت متبوع را فراهم می‌سازند کارکرد مؤثر و پیدای دیگری در وجود و حضور و ظهور ندارند و نمی‌جویند.

سابق براین، تجربه و ارشدیت و اخلاق و ادب و آداب، در مناسبات و زندگی علمی، وزنی و قدری و قیمتی داشت و در توالی نسل‌ها، حرمت تقدم و شان و رتبه سنی و تجربی و عمومی هرکسی رعایت می‌شد امروزه اما تقریباً همه این مفاهیم در یک بلبشوی عرفی شده پُراسیب پُراذرم پُرتنش فرو رفته‌اند و در خیلی از مراکز علمی ما سازوکارهایی در جریان‌اند که هر از راه رسیده‌ای بی‌پروای هر ملاحظه‌ای خود را هم‌شان و هم‌رتبه پیران و چراغ‌به‌دستان دیر می‌داند و بر هر موقعیت و تصمیم و رفتاری مستحق. در چنین شرایطی فضای خیلی از بخش‌های علمی ما با درشتی‌ها، اختلاف‌ها و منیت‌های نابالغی آشفته و پریشانند و سازوکارهای متعارف مدیریتی و دانشگاهی هم سنت و رویه‌ای برای جلوگیری از بروز یا سامان بخشی آن‌ها ندارند چرا که در یک «تازه به دوران رسیدگی بی‌پایان و زاینده»، اصل موضوع و کارکرد نهاد ارشدیت و سرمشق و رهبری را به رسمیت نمی‌شناسند.

یکی از بلیه‌های امروز نظام دانشگاهی استیلائی اجرایی و مدیریتی دیدگاه‌هاییست که نقادی، اجتهاد، بالندگی، متفاوت بودن و استقلال عمل و اندیشه را در معبد و پرستشگاه کلیشه‌ها و فرمالیسم‌ها ذبح می‌کنند و در بحران نگرانی و تقلای بقا، محافظه‌کاری‌ها و مظلومیت‌های ناخودآگاه و لاجرمی را بر همه تحمیل می‌کنند. دیدگاه‌هایی که همه ارزش‌ها و اصالت‌ها را به داوری‌های رسمی، اداری، بخش‌نامه‌ای، تکلیفی و فرمالیستی فرو می‌کاهند و هیچ وجهی از استقلال و اجتهاد فردی و سازمانی در نهاد اندیشگی دانشگاه را بر نمی‌تابند و با رفتارهای مستمر ایدایی و سلبی، فرصت بروز و رشد اصالت‌ها و هویت‌ها را سلب و حتی مصلوب می‌کنند.

شوربختانه این‌ها رویه‌ها و سنت‌های تقریباً غالبی در همه مراکز علمی کشور است و ماحصلش آنکه زندگی علمی و دانشگاهی در این جامعه، پر از نشانه‌های تفرق و بی‌صدایی و بی‌هدفی و بی‌سرانجامی و از آن بدتر و مهلک‌تر، ناامیدی و بی‌آرامی است و همه این‌ها از عوارض «فقدان وجود سرمشق‌ها و رهبران تعالی‌گر علمی» در محیط‌های دانشگاهی و البته فقدان اتکاء و استناد رسمی و عرفی این نظام به رشد و پویندگی و هویت بخشی‌های متعالی اندیش چنین نهاد آزموده ارجمند است.

این‌ها نمونه‌هایی از انبوه آسیب‌هایی هستند که چون نوعی بی‌کسی و بی‌پشتیبانی، جوهره جسارت و اعتماد به نفس را در فضای علمی ما منحل و یا فقیر کرده‌اند. در این شرایط، این رهبران

انواع و اقسام نیرنگ‌های مباح و حتی غیرمباح طی شوند و به کرسی و منزل و دستاورد قابل عرضه و فروش و تبلیغی برسند و در این میان طبیعتاً ملاحظه اصالت، کیفیت، جوهره و عیار، دغدغه‌های چندان مورد اعتنایی نیستند.

سابق براین، دانشگاه‌های تازه تأسیس، مناسبات متعارف مورد نیاز خود را تا مدت‌ها و به تدریج زیر نظر یک دانشگاه پرسابقه و تجربه به عنوان دانشگاه مادر می‌ساختند اما اکنون در زمانه‌ای هستیم که یک‌روزه مؤسسات و مراکز و دانشگاه‌های ریز و درشتی حتی به شکل خوشه‌ای و زنجیره‌ای در طی یک فرایند پُرسش برانگیز، چون شگرد شعبده‌ای از پس پرده برون می‌افتند و به چشم برهم زدنی از انواع و اقسام حمایت‌های فرهنگی و معنوی و قانونی و فراقانونی برخوردار می‌شوند و تقریباً در همه مراتب دانشگاهی و شاخه‌های علوم بشری دانشجو می‌پذیرند و گواهی و مدرک علمی صادر می‌کنند و به استناد رتبه‌های خود ساخته‌ای خود را صاحب کرسی و نظر و موضع علمی در جهان هستی می‌پندارند و سنت‌ها و رویه‌هایی را که مبلغ و مدافع اصول و ارزش‌های علمی ملی، تاریخی، تدریجی و تکوینی هستند به استهزاء می‌گیرند!

سابق براین، ارشدیت علمی و کرسی‌داری در دانشگاه‌ها مرتبه‌ای بود که به سختی یک عمر زحمت و کفایت و معنی آفرینی و صبوری و ریاضت و اقتدا و جلب اعتماد تدریجی و خیلی سخت و جانکاه به دست می‌آمد چیزی از جنس یک منزلت عالی‌رتبه آزموده و عمیق علمی اجتماعی توامان. از این رو استادان، همیشه خداوندان واقعی و بی‌چون و چرای نظام دانشگاهی محسوب می‌شدند و در همه جا مورد عزت و احترام بسیار بودند. امروزه جوانان از گرد راه رسیده بسیاری، بی‌تجربه و ناپخته و بی‌اعتنا و بی‌شناخت از مصالح عالی‌ملی و بی‌آرمان و بی‌نیاز به اظهارنظر و قضاوت جامعه علمی، حتی در حد محلی و موضعی، به صرف تسلیم آمار مدارک ظاهرالصلاحی به مراکز دفتری دانشگاهی، رتبه‌دار و کرسی‌دار فلان عنوان و رشته و تخصص علمی می‌شوند و سنت تاریخی تدریج و تکوین مراتب بلوغ و ارشدیت و کرسی‌داری و تجربه‌اندوزی را در پشت شبه احکام اداری عناوینی چون دانشیاری و استادی و یک درصدی و صاحب ایندکس و مانند آن، سهل و دم دستی و کلیشه‌ای و روزمره و ساده و عوامانه می‌کنند. ماحصل آنکه ای کاش هریک، لاقلاً به اندازه خود، ثقل علمی و وزن حقیقی و معنایی قابل اتکاء و اعتمادی برای دانشگاه به همراه می‌آوردند که معمولاً چنین نیست و جز انبانی از مقاله‌های کارسازی شده‌ای که در گنج‌های نهاد می‌شوند و فقط سیاهه شماره‌هایشان موجبات مباحثات و فخر این و آن و دستگاه تبلیغاتی دانشگاه و حتی

و رودر رویی سربلند با دیکته تکلیف‌های سطحی ناصواب است. مریم میرزاخانی و شیوه‌های سلوک علمی‌اش در نسبت با سنت‌های جاری دانشگاه‌های ما به وضوح چنین جنبه‌هایی دارد و در نوشته‌های متعددی این معنی مورد کنکاش و تحلیل واقع شده و شرح داده‌اند که میرزاخانی در چارچوب شرایط زیست و بقای علمی امروز کشور ما کامیاب نمی‌بود. مطمئناً خیلی از دانشجویان دانشگاهی ما که هم اکنون در تنگنای چنین نظام علمی بی‌سودایی در تقلاي حیات و ممانند، شیفتگی آن را دارند که راه و منش بی‌باک و بی‌آلایش میرزاخانی را پیشه همت خود سازند و ای کاش که چنین کنند و ای کاش که داستان رشد و شکوفایی علمی میرزاخانی برای همه مدیران عالی و تصمیم‌سازان نظام علمی و دانشگاهی ما مایه عبرت و تامل باشد.

### راه و رسم قهرمان ما

میرزاخانی هیچگاه در پی سند سازی‌های کم هویت یا بی‌هویت علمی نبود، میرزاخانی هیچگاه در دام کلیشه‌های آماری و تبلیغاتی علم‌سنجی فرو نیفتاد، میرزاخانی هیچگاه در دام نردبان‌سازی‌های مالی و علمی از خلال پذیرش انبوه دانشجویان تکمیلی واقع نشد، میرزاخانی حضور در تکاپوی گفتمان‌های جهانی علم را اصل بی‌بدیل شادابی و به‌روز بودن می‌دانست، میرزاخانی به اصالت‌های نهادی و جوهری علم برای کشف و خلق و بدعتگری عشق می‌ورزید، میرزاخانی اصل اصیل کارآمدی، سودمندی و ثمربخشی را بخشی از تقدس ساحت علم می‌دانست و در نهایت، میرزاخانی، اقتدا به ارشدیت، احترام به پیشقدمی و پیشکسوتی، سخاوت علمی و اندیشگی و اخلاقیات عالی انسانی را از تکیه‌گاه‌های اصلی زندگی علمی خود قرار داده بود و بر همه این اصول ایستاد. واقعیت آن است که قالب‌های رسمی دانشوری و ریاضیدانی ما اکنون، فرصت بقای چندانی برای بروز و پایداری ارزش‌هایی که میرزاخانی آفرید و بر محور آن تمام زیست علمی خود را سامان داد را نمی‌دهد، واقعیت آن است که چنین روحیه‌هایی در شرایط اکنون ما فرصت پایداری و رشد و بلوغ چندانی نمی‌یابند. اما آیا همه این‌ها این درنگ عمیق را به همراه ندارند که با تاسی به سنت و منش سرمشق‌های وی سامانه علمی و ریاضی ورزی خود را به طور جدی نقد کنیم و برای بهبود آن برنامه و طرح و تدبیری ترسیم کنیم؟

\* سردبیر

علمی هستند که مولد و مبلغ ارزش‌های آرمانی و متفاوت پیش رانند، این رهبران علمی هستند که برای انجام و تحقق آرمان‌های علمی، مخاطره‌پذیری را فرضی از هزینه‌های لاجرمی می‌دانند که نشاط و نوآوری و مسئولیت‌آفرینی و پرسشگری و پاسخگویی را بیدار و هوشیار نگه می‌دارند. راست این است که در غیاب همه سنت‌ها و سرمایه‌های علمی، معنوی و تاریخی دانشگاه و از جمله در غیاب نهاد «سرمشق‌ها و رهبران علمی و اندیشگی»، کارنامه دستاوردهای ما در محدوده انتظار از فرصت‌های تاریخی اندک و بسیار محدودمان نمی‌گنجد و شرم است که اکنون مطاع علمی ما اغلب در بازارهای جهانی علم و دانش و دانشوری هم به ثمن بخشی خرید نمی‌شوند. در زمانه‌ای که همه جهان سرریز از شتاب‌های پرمخاطره و ویرانگر سرعت و رقابت است بیم آن می‌رود که آزمون و خطای برنامه‌ریزی‌ها و مدیریت‌های علمی کم‌توان ما تاوان‌های پرهزینه‌ای داشته باشند.

### در قامت یک سرمشق

درست در چنین شرایطی از مناسبات علمی، اکنون می‌توان به سنت و راه و رسم و تجربه علمی موفق «مریم میرزاخانی» به عنوان نمونه‌ای از یک سرمشق در دسترس پرداخت و برای ظهور نزدیک و حاضر و متفاوت چنین سرمشق‌هایی راه‌ها، دروازه‌ها، اندیشه‌ها و انتظارها را بسیار بیش از آنچه که تاکنون بوده و هست فرا گشود. جامعه علمی ما باید شجاعت نقادی و خود ارزیابی و گریز از علمگرایی‌های بی‌راهبرد، رتبه‌داری‌های رسمی و دولتی و منزلت‌جویی‌های سیاسی را پیدا کند. جامعه علمی ما باید بداند که بدون رای و نظر و قضاوت شفاف جامعه ملی و جهانی و بدون مشارکت به‌روز و فعال ملی و جهانی و بدون حضور در صحنه آشکار ارزیابی کارآمدی‌ها و اصالت‌ها نمی‌تواند بار و مسئولیت قابل توجهی از مسائل و مصائب ملی را به مقصود و مقصدی از آرمان‌ها و آرزوهای بزرگ برساند. سازمان‌های علمی ما و دانشوران بلند نظر ما باید جسارت و شجاعت استقلال عمل و انتخاب‌گری‌هایی مستقل از رویه‌ها و دستورنامه‌های ابلاغی مراجعی که ما را به ناکجا آباد و بی منزل و مقصدی کنونی نهاد علم در کشور کشانده‌اند پیدا کنند.

راست این است که سرمشق‌ها مثل هیچ کس نیستند و راه و منش خود را مستقلاً تأسیس می‌کنند پس نباید انتظار داشته باشیم راه و رسمشان موید روش‌ها و رویه‌های جاری ما باشد و در واقع ارزش پیشقراولی هم در همین سنت شکنی و تغییر طریقت‌ها و مقاومت